

جوانان



هولپوود



و قتیکه دنیا در آتش عجیب و بزرگ خویش میسوزد ؛
و قتیکه داس مرگ هر لحظه خرمن هستی هزاران نفر را قطع میکند ؛

و قتیکه اشک اندوه لبخند شادی و مسرت را از لبها میزداید ؛
و قتیکه همه چیز بوی مرگ میدهد و از هیچ روزنه نور امید نمی تابد ؛

در این هنگام : یکدسته گل قشنگ و دلفریب بدست شما میرسد ،
گل های زیبا و خوش رنگ آن ساعتی چند شما را از این جهان و هر چه در آن است بیرون میبرد ،
عطر روح پرور آن رایحه مرگ را از مشام شما خارج میسازد ،
باشادی خویش اندوه شمارا بدست فراموشی می سپارد و شادابی آن طراوت شما را باز میگرداند .
ایندسته گل ، عطر و زیبا « هولیوود » نام دارد ...

نخستین شماره « هولیوود » بمنزله فهرست ناقصی از سازمان ،
ستونها و مطالب مختلف مجله است ،
ما در عین حال که بتکمیل سازمان مجله میپردازیم ،
خواهیم کوشید که هر شماره آن زیباتر و سودمندتر از شماره پیشین باشد و تا آنجا که مقدور است رضایت و خشنودی خوانندگان خویش را فراهم آوریم ؛

موقتاً ، تا و قتیکه وسائل کار ما فراهم آید ،
« هولیوود » هر دو هفته یکبار انتشار خواهد یافت و از آن پس یاری خدا مجله را بطور هفتگی منتشر خواهیم ساخت .

« هولیوود » متکی به هیچ مؤسسه یا جمعیتی نیست ،
کارکنان آن مراسمی جز « خوب کار کردن » ندارند و باتکای خداوند و یاری هم میهنان در این راه قدم نهاده اند

میکوشیم و امید داریم که مجله ما ، که در نوع خود سابقه ندارد از هر حیث جالب و ممتاز باشد .

« هیئت تحریریه هولیوود »



« شرح عکس پشت جلد »

هدی لامار

یکروز ، و قتیکه هولیوود هیچ انتظار آنرا نداشت ،
دختر کی زیبا با لبانی برنگ خون و دیدگانی خمور و سیاه ،
یابدنیای سینما نهاد ،
واندک زمانی بعد ،
در ردیف بزرگترین ستارگان دنیا درآمد .
امروز ،
این دختر زیبا و گمنام ،
برجهانی حکومت میکند و ملیونها تماشاچی باشوق و رغبت بسیار بدیدن فیلمهای وی میشتابند .
در آمریکا ،
هدی به بازیگر جذبه « Joueure D' Extase » مشهور است و دختری جوان که از یادآوری نخستین شکست زندگی خویش رنج فراوان میبرد ،
هیچ چاره جز کار کردن ندارد و امیدوار است که بتواند با « کار » این یادبود حزن آمیز را از خاطر ها محو کند .

یکشب ،
در تاتر وین ،
مردی بزرگ و با نفوذ با نگاهی مملو از تحسین باندام موزون یک هنرپیشه جوان مینگریست و احساس میکرد که دیدگان او غوغائی عجیب در دلش افکنده است .
بامداد فردا ،
« فریتس ماندل » ،
دارنده بزرگترین کارخانه های مهمات سازی اطارش ،
بدیدار « هدی » رفت و هنگامیکه از خانه وی بیرون میآمد لبخند مسرتی که حاکی از موفقیت او بود بر لب داشت .

سالها گذشت ،
« هدی ماندل » با وجود ثروت عظیم خود خوشبخت نبود ،
مستی تحسین و کف زدن تماشاچیان ،
عطر دلایز صحنه ،
و چراغهای پر نور و روشن تماشاخانه با نیروی بسیار او را بسوی خود میکشید ،
و با گذشت زمان ،
نخوت اینکه بزرگترین و ثروتمندترین زنان دنیا است ،
از یادش میرفت ...

یک صبح بهار ،
در یک هوای مه آلود ،
« هدی » وین را ترک گفت و بسوی لندن عزیمت کرد .
باقی در صفحه ۱۹

جو دی عزیزم!

هدیه کارخانه مترو
بجو دی کارلاند
ستاره مشهور هولیوود



اتومبیل کوچک ما در برابر دهکده زیبایی ایستاد ،
آفتاب گرم و نیم مطبوعی می تابید و باد ملایمی درختان را بحرکت میآورد .
دکانهای کوچک چوبی ،
فانوسهای کاغذی ،
تابلوه های شرقی و زنهای نیم عریان چینی مرا بیاد کرانه های رود زرد انداخت .
از راهنمایم پرسیدم :
این دهکده زیبا کجاست ؟

محبلیکه دیانا آخرین فیلم خود را بنام « Call Me Yours » بازی میکند ،
تماشاچیان در عین حال که زیباترین مناظر چینی را می بیند و بدلکش ترین نعمات شرقی گوش فرامیدهند ،
یکی از دلخراش ترین صحنه های جنگ را نیز مشاهده خواهند کرد .

و رودیانا مرا از تماشای مناظر مجلل و دلکش این دهکده مصنوعی چینی بازداشت ،
« بلبل هولیوود » هنوز طراوت خود را حفظ کرده است ،
یک سادگی خارق العاده در چهره خندای وی موج میزد و یک زیبایی لطیف آمیز در حرکات و نگاههای وی نهفته بود .

دستم را با تبسم مخصوصی فشرد ،
و بی آنکه بجالی برای پر حرفی بمن بدهد ،
پرسید :
- از چه چیز میبخش-واهدید
برای شما حرف بزنم ؟
من بیدرنک پاسخ دادم :
- از خودتان !

نگاهش یک لحظه بر من خیره شد ،
آن تبسم زیبا و مخصوص

از لبانش پرید ،
گوئی حرف من خاطره های نهفته را در او بیدار کرده است .

- از خودم ؟
امامن که هیچ چیز جالب برای گفتن ندارم !
زندگانی من آنقدر ساده و آرام بوده است که هیچ موضوع تازه در آن نمیتوان یافت ،
زندگی یک دختر خانه دوست ،
دوستدار طبیعت ،
و عاشق روات چه چیز تازه دارد ؟

من در کانادا در یک خانواده خوشبخت انگلیسی بدنیا آمدم ،
هنوز یکسال از عمر من نگذشته بود که پدر و مادرم به کالیفرنیا آمدند .
تحصیلات من در لوس آنجلس انجام یافت .
من از کوچکی بدون هیچگونه نظم و ترتیبی ،
آواز میخواندم و هیچگاه بخاطرم نرسیده بود که ممکنست روزی آواز محقر من مورد توجه کسی قرار گیرد .
نخستین کسی که مرا در این راه یاری کرد خواهرم « ادیت » بود ،

اما هنگامیکه در این باره با پدرم حرف زد ،
او شانه های خود را با خونسردی بسیار بالا افکنده گفت :
- آواز که نان نشد !

ادیت مقاومت کرد و پدرم تسلیم شد و من نخستین درس آواز را در نزد « آندره سوکورولا » آموختم .

نخستین موفقیت من در سال ۱۹۳۵ بود ،
کارخانه مترو به دختر جوانی که بتواند آواز بخواند نیازمند بود و یک یاسبان گمنام که نعمه یک بوسه مرا در یکی از جشنها شنیده بود مرا معرفی کرد .
دیگر راه موفقیت بروی من بازگشت ،
یکسال بعد ،
برای نخستین بار ،
در فیلم « سه دختر » شرکت کردم و آواز من توجه همه را بخود جلب کرد ... و بقیه سر گذشت

مرا خودتان بهتر میدانید .
- از میان فیلمهای خود کدامیک را بیشتر دوست دارید ؟

C'est Une Date -
- غیر از موسیقی و آواز چه چیز بیشتر توجه شما را جلب میکند ؟

- هر چیز زیبا ،
اجتماع ،
طبیعت ،
اقیانوس ،
کوه ،
جنگل ،
دره ،
برف ،
خورشید ،
کتاب ،
رولت ،
همه اینها مرا بسوی خویش میکشند .

- در میان موسیقی دانان مشهور کدامیک را تواناتر میندازید ؟

- بهوون - موزار - دبوسی
- گل محبوب شما چیست ؟
- یاس !

- از میان رنگها کدام را بیشتر می پسندید ؟
- رنگ آبی !

- در روز چند ساعت کار میکنید ؟

- تقریباً ۴ ساعت ،
و تنها تفریح من اینست که هر شب ،
پس از صرف شام ،
در پشت پیانو قرار بگیرم و برای شوهرم و « تیپ » آواز بخوانم .

- تیپ ؟

علامت استفهام را در دیدگان من خواند .

- اوه ،
شما سگ مرا نمی شناسید ؟
پس از همسر او بهترین دوست من است ،
دلم میخواستم که او نیز در Call Me Yours شرکت کند ،
اما متأسفانه در اینجا رلی برای او موجود نبود .

- این فیلم آخرین فیلم شماست ؟
باقی در صفحه ۱۷



دزد بغداد

شکوه ایران باستان را زنده میکند

دزد بغداد یکی از شاهکارهای

سینماست...

در این فیلم، افسانه‌های گذشته صورت حقیقت بخوش میگیرد؛ اسب در هوا میبرد و سوار خود را از نقطه نقطه دیگر میبرد، چنی که ۲۰۰ متر درازی اوست در برابر ما مجسم میشود و خلاصه میتوان گفت «علم جدید اعجاز کرده و افسانه‌های هزارویکشب را لباس حقیقت پوشانده است».

یک صحنه از فیلم

زیباترین و مجلل‌ترین صحنه‌های فیلم صحنه گذر شاهزاده خانم از روی پل بصره است...

این صحنه که بدستکاری و کمک ۱۶ صورتگر و ۴۰۰ نفر نقاش تهیه شده، برآستی دلفریب و مجلل است و تماشاچی را بی‌اختیار به اهمیت و شکوه فیلم واقف میسازد. در جلوی موکب ۱۲ نگهبان با تیر و کمان بیش میروند تا آنانرا که از راه عبور



ملکه دورنمی‌شوند بضر تیر از پای در آورند، سپس ۱۸ سوار بومی می‌تازند و در پس آنها ۱۶ نوازنده هندی، در لباس‌های سپید، بانواختن آهنگهای مخصوص نزدیکی و وصول موکب را اعلام میدارند.

آنگاه چهار غلام سیاه، باهیكلهائی که بی‌شبهت بغول نیست، پدیدار میگردند، در کجاوه بزرگی که بر دوش آنهاست پلنگی زیبا و بزرگ نشسته و طوقی مرصع بر گردن دارد.

دنبال اینها مشتی دخترکان زیبا دیده میشوند که بر زینهای مرصع جای دارند و در میان آنها قبلی بزرگ مشاهده میگردد که شاهزاده خانم بر آن قرار دارد.

بالاخره موکب بدسته زنانی ختم میگردد که جامه‌شان سپید و در دست هر يك باد بیزنی از پر طاووس میباشد.

هنر پیشگان فیلم

۱ - جون جستین

«جون» در این نمایش باشکوه نقش شاهزاده ابرانی «احمد» را ایفا مینماید، «جون» در لندن متولد شد و یکساله بود که او را بزرعه پدرش در آذربایجان بردند، پدر وی هیچ آرزویی نداشت جز آنکه پسرش یکنفر دهقان «حسابی» گردد، اما «جون» برخلاف میل پدر بزراعت علاقه نشان نداد و در ۱۴ سالگی بدسته هنر پیشگان «گل سرخ» پیوست. اما ابتدا در عالم هنر پیشگی موفقیتی بچنگ نیاورد و مجبور به مراجعت بآذربایجان گردید.

عشق هنر پیشگی نگذاشت که «جون» آرام بماند... زندگی ساده و یکنواخت دهات خسته‌اش کرد و یکروز در حالیکه بیش از ۱۰ پوند نداشت، بانکستان بازگشت.

این بار ستاره بخت و اقبال بدو لبخند زد و پس از بازی در فیلم «امشب با تو خواهم بود» مورد توجه «الکساندر کوروآ» کارگردان معروف قرار گرفت و وی «جون» را برای ایفای رل «احمد» در فیلم «دزد بغداد» انتخاب کرد.

رکس اینگرام

تصادف عجیبی که موجب ورود این هنرپیشه به عالم سینما گردید هنوز زبازند و نقل مجالس هولیوود است.

یکروز که «رکس» در گوشه از خیابان معروف لوس انجلس ایستاده بود یکنفر ناشناس باو نزدیک شده پیشنهاد نمود که در فیلم تارزان شرکت کند، «رکس» بیدرتنگ این پیشنهاد را پذیرفت و نقش یکی از رؤسای قبایل آفریقا را بخوبی بازی کرد.

از آن بعد، «رکس» گاهی در فیلم و زمانی در تماشخانه ظاهر میگردد و بالاخره پس از بازی در فیلم «چرا کاههای سبز» برای بازی در فیلم دزد بغداد انتخاب گردید.

خلاصه فیلم

«ابو»، دزد بغداد، جوانک بد ذاتی است، فکر میکند که زندگی در میان یک شهر بزرگ عرب نباید کار مشکلی باشد...

شاید حق با او باشد... اما آنقدرها هم که خیال میکند آسان نیست... بالاخره بگیر میافتد و قضات بیرحم! فرمان مرگ او را امضا میکنند.

«ابو» با شیطننت مخصوص خود کاید زندان را میرباید و باتفاق

جوانی زیبا که احمد نام دارد، و بر اثر خیانت وزیر خویش جعفر از سلطنت بغداد رانده شده، از زندان میگریزد. سرنوشت، یکدختر زیبا، تنها دختر پادشاه بصره را در راه آنها قرار میدهد، احمد عشق خویش را در یک نگاه بدو می‌بازد و دختر که بهمان درد مبتلاست عشق پاک، و بی آرایش ویرا میپذیرد.



اما گل عشق آنها نمیشکفت... جعفر با اسبی که در آسمانها می‌پرد به بصره می‌آید، و دخترک را در برابر این هدیه نفیس از پدرش خواستگاری میکند.

اتفاقاً، در همین روز، «احمد» و «ابو» هنگام ورود بباغ پادشاه دستگیر میشوند و جعفر با یک دشنام سحر آمیز احمد را کور میکند.

شاهزاده خانم زیبا میگریزد و چند ماهی ناپدید میماند، اما بالاخره او را یافته بجعفر می‌فرستند و او شاهزاده را با کشتی بمیان دریامیبرد دیدگان احمد فروغ خود را باز میگیرند و این جوان زیبا که

عشق آرامش نمیکندارد باتفاق «ابو» قایقی میرباید و بدنبال جعفر راه دریا پیش میگیرد.

ناگهان، طوفانی سخت در میگیرد، قایق سست ایندو جوان درهم خورد میشود و امواج آنها از یکدیگر دور میسازد...

«ابو» بیک جزیره دور افتاده پرتاب میگردد... جزیره که هیچ چیز در آن دیده نمیشود، تنها یک چیز عجیب، شبیه به بطری، در روی شنهای ساحل راه میرود! «ابو» شیشه را میگیرد، ترسان و لرزان بازش میکند و ناگهان، هیولائی بزرگ بطول ۲۰۰ متر، سر به آسمان میکشد.

دیگر کارها تمام است...

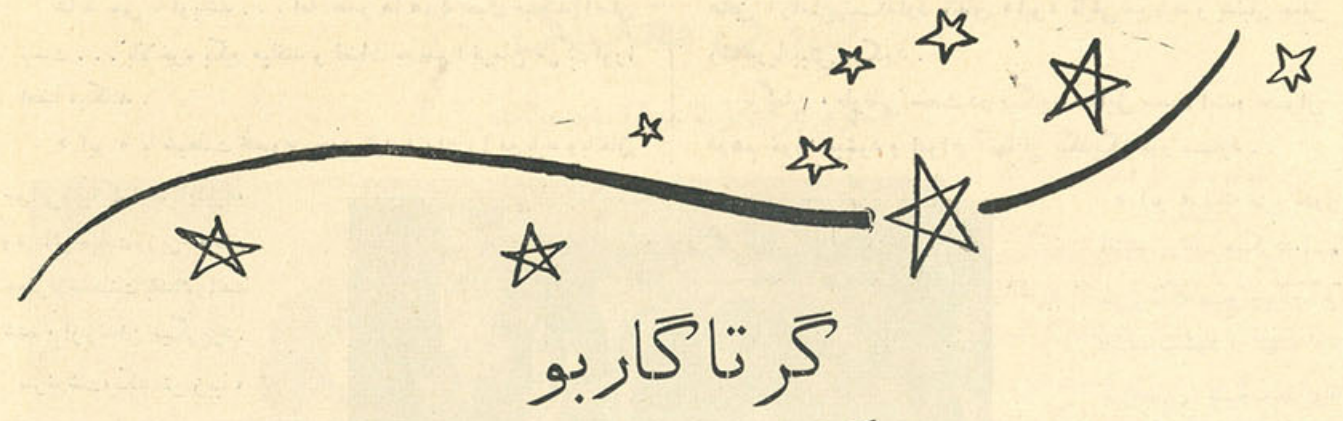
احمد، ابو و شاهزاده خانم بارزوه‌های خویش می‌رسند... چطور؟

اجازه بدهید، هوا گرم است و علاوه بر این «هولیوود» بیش از اینها جا ندارد...

انشاءالله فیلم بشما خواهد گفت!



صحنه از دزد بغداد



گر تا گار بو

گلی که دریغ بندان روئیده است

مضحک هولیوود بر لبانش راه داده بودند .
از همه کس و همه چیز کناره میکرد ، دنیا به پای
وی افتاده است ، همه او را می پرستند ، اما این روح
مرموز و بزرگ بر بالای سقف جهان ایستاده گریه
میکند . « یاس »



در يك سرمای سخت ، و قتیكه هر گلی پژمردگی میگرفت ، يك
گل زیبا شکفت ، « گرتا » چشم بدیدن جهان كشود .
۱۴ ساله بود که پدر و یکتا سر پرستش بدرود زندگی گفت و
« گرتا » در يك مغازه کلاهدوزی بکار مشغول گشت .
ستاره بخت و اقبال همه جا نمی تابد ، اما در این جایگاه کوچک

و محقر بروی « گرتا » لبخند زد ، « اریك
پشله » کارگردان مشهور سوئدی او را
دید و تصدیق کرد که دختری بدین زیبایی
ندیده است .

دیگر راه موفقیت بروی این « گل
یخندان » باز گشت ، در فیلم محزون
بازی کرد و موفقیت بسیار بچنگ آورد
آن وقت ، « گرتا گو ستافون » به
« گرتا گار بو » تبدیل یافت

هولیوود او را بسوی خویش کشید !
« گار بو » بدانجا رفت و برای نخستین
بار در « لادام او کاملیا » حقیقت و نبوغ
خود را بجهانیان نشان داد .



« گار بو » هرگز آواز نمیخواند ،
در شهری که وقار و حجب زنان از
نواذر است رفتاری ساده و آرام دارد ،
از شهرت و تظاهر بحد نفرت بیزار
است و این نفرت بر « مرموزی » وی
میافزاید .

« گار بو » هرگز نمی خندد ، و این
خنده که تنها یکبار در « ملکه کریستن »
بر لبان او دیده شد ، خنده حقیقی وی
نبود ، لبخندی بود که مشتی هنر پیشگان



« نرماشیر » دست سنگینی دارد ...

« نرماشیر » خود نیز دریافته که همه او را « سلی زن » فیلمها
لقب داده اند ! در محصل جدید کارخانه مترو بنام - عاشق مقوایی -
خانم شیر دریکی از صحنه ها بیش از ده بار از روبرت تایلور معروف
خواهش کرد که « جلوی او اینقدر سیگار نکشد ! » تایلور باخنده
و خونسردی باو اطمینان داد که :
« دود سیگار او اذیتی نمیرساند » .
..... اما وقتی که تنفس شد - خودمانیم - روبرت تایلور با کمال
تأسف مشاهده کرد که گونه چپش در اثر يك سیلی آبدار کاملاً قرمز
شده است .



« جان کارفیلد » و « هدی لامار » باهم میرقصند ...
... همه آرزو دارند یک دقیقه ! ... هدی لامار را درست به بینند !
فقط به بینند ! اما چه سعادتى از این بالاتر که کسی با او برقصد ؟
چه امتیازی از این بالاتر ؟
در اینصورت چگونه باور کنیم که « جان کارفیلد » در سراسر فیلم
« تور تیل » رفیق رقص « هدی » بود اما ذره « حظ » نبرد ؟

جینجر روجرس

هنر پیشه زیبای سینما
عروسی میکند

« جاک بریگس Jack Briggs » شوهر
تازه جینجر که از هر حیث با آرزوهای وی
تطبیق میکند يك ملوان نیروی دریایی
آمریکا است
دوران نامزدی این دو جوان زیبا و شاد
بیش از دو روز طول نکشید ، و چهل و
هشت ساعت پس از اعلام نامزدی خویش
در کالیفرنیا ازدواج کردند .
روجرس و قتیکه نامزدی خویش را اعلام
میکرد گفت :
« بریگس رنگ آرزو و هوسهای مرا
دارد . . . و رنگ « بریگس » مثل برف
سفید است . . . لابد خودتان حدس میزنید
چه میخواهم بگویم .
« ح »



کارفیلد خود میگوید : رقصهاییکه در فیلم
« تور تیل » خواهید دید همه خسته کننده
و رنج آور بودند والا همه میدانند
که هدی مایه « عذاب » نیست !

اینرا هم بگوئیم که کارفیلد مراحل
ابتدائی رقص را طی میکند و هنوز فرصت
اینکه در ردیف استادان رقص قرار گیرد
پیدا نکرده است لباسهای رقص او در فیلم
« تور تیل » همه خشن و چسبنده و ناراحت
بود و رویه مرفته میتوان گفت که تاکنون

دیده نشده بود که کارخانه مترو برای فیلمبرداری از این قبیل عجایب
و چیزهای موهوم اینقدر متحمل زحمت و خسارت گردد .

بعلاوه این رقصها که ذکر آن گذشت بسیار تند و وحشیانه بوده
و برای يك فیلم ملایم و شیرین و نشاط آور دور از تناسب بنظر میرسد
کارفیلد سه هفته بود که رقصهای فیلم « تور تیل » را تمرین میکرد . . .
هفته آخر با عصبانیت میگفت :

« کاش ایندفعه آخر بود . . . و فیلم را برداشته بودند ! »
وی خطاب بتماشاچیان فیلم خود : « مانه اظهار داشته است :
« اگر در این فیلم دیدید هدی وسط رقص لنگید و نتوانست ...
مطمئن باشید تقصیر او نبوده و تقصیر از من ناشی است که پی در پی
پایش را لگد میکردم . »

« با » آنجل « ازدواج کرد

قبلا بدانیم که « آنجل » یعنی فرشته !
« من با آنجل ازدواج کردم » عنوان فیلمی است که زوج « نلسون
و ژانیت » نقش اول آنرا ایفا نموده اند اما هنر پیشه درخشان دیگر
این فیلم « ماری بارتون » است که در زیباترین لباسهای رقص
بتماشاچیان معرفی شده است ماری هنگامیکه این فیلم را بیابان رساند
لبخندی زده گفت :

« من با آنجل ازدواج کردم » برای من
تا زگی نداشت زیرا در سیستامبر سال گذشته
من در حقیقت با آنجل در لوس آنجلس
ازدواج کردم !

« الویدنولان » در فیلم باتا

مقاومت بخرج میدهد ...
با انتخاب « الویدنولان » مقدمات تهیه
فیلم پر خرج « باتا » کاملاً بیابان رسید .
داستان این فیلم مربوط بزندگی سیزده
سرباز و لخرج است که در فیلیپین بسر
میبرند . یکی از سیزده نفر را معرفی کردیم
اینک دو زده نفر دیگر . . . دقت نمائید
روبرت تایلور ، توماس میچل ، ژرژ
مورفی ، دزی آرناز ، فیلیپ تری ، و
باری نلسون و . . . و . . . همه از سربازانی
هستند که روی پرده سینما سنگر بسنگر
از « باتا » در مقابل ژانیهها دفاع مینمایند .
باقی در صفحه بعد



« این صفحه اختصاص به فیلمهای هفته دارد، و ما بوسیله خبر نگاران مطلع خویش خواهیم کوشید از شماره آینده معرف، منقد و راهنمای بیطرفی درباره فیلمهای سینمایی باشیم و امیدواریم که نظریات ما در انتخاب و شناسایی فیلمها خوانندگان باذوق را یاری کند. »
« هولیوود »

« مانده از صفحه قبل »

نولان که بدرجه سر جوخگی مفتخر است از همه بیشتر برای دفاع شهر مقاومت بخرج میدهد ولی عاقبت در این راه شرافتمندانه جان میسپارد...
 مدیریت این فیلم با «تای کارنت» است که در فن خود «بی همتا» شناخته شده است.

فیلم تازه ژان پیرامون

سه سال پیش ژان پیرامون در یک فیلم فرانسوی نقش مهمی را عهده دار بود ولی همینکه جنگ آغاز گشت وی دست از بازی در فیلم برداشت و برژیمان خویش در فرانسه ملحق گردید و در اثر فداکاریهای بسیار بدرافت نشان «صلیب پیروزی» که یکی از آرزوهای دیرینه وی بود نائل آمد.
 پیشرفت سریع آلمانها و خرابی دستگاه فرانسه نگذاشت که این هنرپیشه معروف بیش از این در راه مبهن خدمت کند، فرانسه از پای

مرگ

اسلی هوارد

جنگ کنونی ضربت بزرگ دیگری به پیکر سینما وارد آورده است
 خوانندگان ما بخوبی بعظمت و نبوغ این هنرپیشه نامی پی برده بودند و خاطره فیلمهای او هیچگاه از یادشان بیرون نخواهد رفت
 این عکس اسلی هوارد را در یکی از صحنه های فیلم ناجی زندانیان نشان میدهد.
 ما در شماره آتیه بشرح کامل زندگانی و چاپ یکی از زیباترین عکسهای او مبادرت خواهیم ورزید.



سرباز شکلاتی

شما هنوز نلسون ادی را ندیده اید.....

« ادی جان! این چه ریختی است که بخود گرفته؟ این ریش را کنار بگذار... بگذار همه بدانند تو نلسون ادی معروف هستی، بعد از سالها آوازه خوانی «کمیک» بازیگردن و این «لود گیها» را در آوردن چه معنی دارد؟
 این بود مضمون اغاب نامه هائیکه هنگام شروع تهیه فیلم «سرباز شکلاتی» باستودیوی «مترو گلدوین مایر» میرسید، در آن موقع کسی از موضوع نمایشنامه این فیلم اطلاع کاملی نداشت، همینقدر سربازانها افتاده بود که نلسون ادی با «یک من ریش» در فیلم تازه شرکت جسته است.

همان کسانی که با خنده این خبر را تحویل رفقای خویش میدادند، وقتی پی بردند که نلسون ادی در فیلم تازه خود نقش مضاعفی را عهده دار بوده است چنان تحریک شدند که بلافاصله دست از کار کشیده باستودیوی «مترو» شتافتند.
 یکی از اصولیکه همواره در هولیوود مورد



میخواهید باور کنید میخواهید باور نکنید نلسون ادی است.

گذشته از ریش و کیتار و لباس صدایی هم که از جنه اش بیرون میاید صدای خودش نیست... اصلا هیچ چیزش با خودش شباهت ندارد مگر اینکه بگوئیم آوازه خوانی روسی است که برای محبوبه خود ترانه عشق زمزمه میکند نلسون ادی در فیلم مشهور مترو بنام «سرباز شکلاتی» برای آزمایش وفا و محبت زن خویش بشکل دیگری درمیاید، صدای خود را عوض میکند و..... بهم میخواند

توجه بوده اینست که ستارگان بزرگ هیچوقت نباید از قیافه اصلی خویش خارج شوند. نلسون ادی اخیراً ثابت کرد که باید این اصل بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد، چه روزیکه با ریش و لباس آوازه خوان روسی وارد مجمع هنرپیشگان شد حتی صمیمی ترین دوستانش نتوانستند او را بشناسند و «ادی» زیر لب گفت.
 « راستی راستی مثل اینکه دیگر اصلا نلسون ادی در کار نیست... هیچکس مرا بجای نمی آورد حیف شد باین زودی از بین رفتم»

«نلسون ادی» با ایفای نقش اول کمدی موزیکال سرباز شکلاتی در پیچه تازه از هنر و استعداد خود بروی علاقمندان سینما گشوده است.

بازیکنان فیلم

کارل لانگ نلسون ادی
 ماریا لانی راینر استیونس
 برنارد فیشر نیگل بروس
 میادام هلن فلورانس باتس

باقی در صفحه بعد

فیلم آینده ایران



نلسون ادی

و

راینر استیونس

هنگام فراغت

از تهیه فیلم



نلسون ادی...

در ۲۹ ژوئن در «ردایسلند» چشم بدنیا گشود، سال تولدش را از شما پنهان نمیکنیم، خودتان میتوانید حدس بزنید.

تاریخچه زندگی او با سایر ستارگان بزرگ کمی تفاوت دارد، لذا باید شرح آن پرداخت؛ وی هنگامی که در فیلا دلفی خبر نگار روزنامه بود؛ با حرات و علاقه بیماندی تحصیل «آواز» را شروع کرد و در سال ۱۹۲۲ برای نخستین بار «فرخ عروسی» را در صحنه تماشاخانه بازی نمود، ویس از آن در حلقه کنسرتها درآمد و نخستین مرتبه در لوس آنجلس، هالیوود را متوجه خود ساخت.

«بخت» در آنجا بدو

لبخند زد!

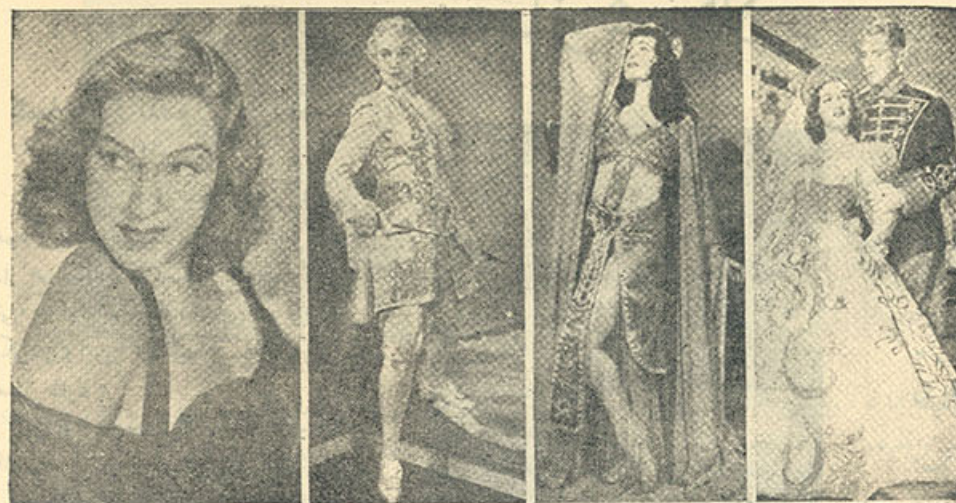
چطور؟

«ادی» را بجای خواننده دیگری که غایب بود انتخاب کردند و... البته همین یکجوش شانس برای او کافی بود.

«ادی» بیش از دو سال از هنربیشگان بزرگ جدا نماند، و سرانجام شبی ستاره او نیز در آسمان هالیوود درخشید... آن شب «ماریتای فضول» را به اشتراک او و «ژانت ماکدونالد» میخواستند تهیه کنند...

رایز استیونس

همبازی نلسون ادی در این فیلم، روزیازدهم ژوئن در نیویورک بدنیا آمد... سال تولدش را از شما پنهان نمیکنیم، اما خودتان هم نمیتوانید حدس بزنید!



نلسون ادی «سونیت هرت»

تازه ای برای فیلمهای خود پیدا کرده است کارخانه م. ک. م. اطمینان کامل دارد که ستاره باین زیبایی و خوش آوازی بندرت در مقابل دوربینهای او قرار گرفته است.

میس استیونس در لباس او کتاوین در یکی از صحنه های «روزن کوالیه»

میس استیونس در «سامسون و دلایله» نقش دلایله را ایفاء میکند این بلبل خوش آواز اولین دختر ۲۲ ساله آمریکائی بود که توانست از عهده این نقش در «اوسکار اشتروس» در کمدی «موزیکال «سرباز شکلاتی» روح او با اندازه بود که حتی خوش بین ترین اشخاص انتظار آنرا نداشت ایفاء مینمود.

ملین صدای این ستاره نو، آواز دلنشین نلسون ادی در هم آمیخته است... نه تنها «مهربان من» بلکه عده دیگری از بهترین آهنگهای «اوسکار اشتروس» در کمدی موزیکال «سرباز شکلاتی» روح شما را پرواز خواهند داد.

این فیلم بهمدیریت «روی دلروت» و کارگردانی «ویکتور «ساولیل» تهیه شده است

«در حاشیه فیلم»

بوسه سند بزرگ است

«از چپ بر است»



طغلك ادی! در این بوسه چه کلاهی سرش رفت... عجب بوسه بود! هیچ عاشق و معشوق دور افتاده هم آنقدر با اشتیاق، با حرارت و طولانی یکدیگر را نمی بوسند.

«رایز» باو میگوید که نیرنگش را از اول فهمیده است... اما «ادی» باین زودیاها باور نمیکند [دلیل میخواهد... و «رایز» در جواب او آهسته چیزی میگوید. کاش بلندتر میگفت ما هم می شنیدیم!

«رایز» خود را بهمسر خود خویش حسرانیده میخواهد باو بوسه بدهند... او... این چیست؟... چند تار مو؟... مونی که درست هم رنگ موی آن آوازه خوان ریشو است...

از این گذشته آیا عجیب نیست که دو نفر بیک موفتفاوت یکجور و یک شکل آدم را ببوسند؟... قاعدتا این شباهت های جزئی چیزی نیست که اینقدرها در خور دقت باشد، اما «رایز» کسی نیست که باین آسانی دست از مطلب بردارد اکنون با لطف و ملامت خاصی دست بصورت صاف او میکشد...

وقتی که شوهری بهمسر خود بدگمان شده بخواهد «مشتش» را باز کند ناچار است یکجفت چشم قرض کرده قدم بقدم حرکات او را مراقبت کند...

«نلسون ادی» اینکار را میکند میداند که اگر در این «امتحان» بیوفائی همسرش ثابت شود باید همیشه در پشیمانی بسوزد و بسازد ولی با اینحال صرف نظر نمیکند ریش میکند؛ تغییر قیافه میدهد و حتی صدای خود را عوض میکند اما، بعد که بصورت حقیقی خود نزد زنش باز می گردد، «رایز» بومی بود که اوضاع غیر عادی است!

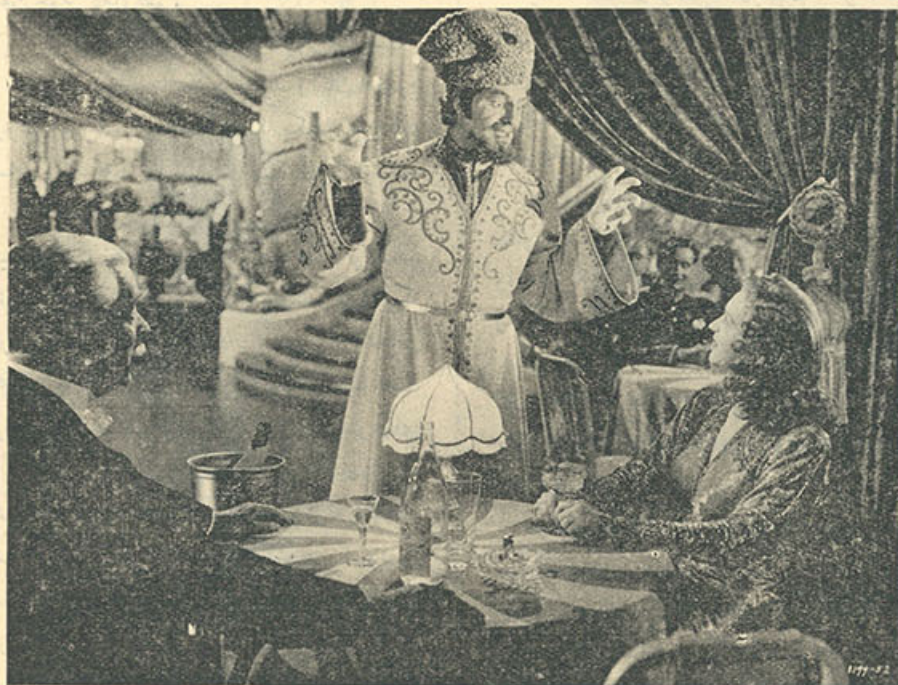
تنها باید تصدیق کرد که «او همیشه جوان است... هنوز یکسال از تربیت صدای روح پرورش نگذشته بود که «اوپرای مرکزی» قرار دادی برای استخدام او تهیه کرد... اما، هیچکس باور نمیکرد که «رایز» چنین قراردادی را رد کند!

«رایز» در مقابل همچو عمل بیسابقه ای مدیران اوپرا را بهت و حیرتی عجیب دچار ساخت... آنوقت بارویا رفت و نخستین بار در صحنه های پراک خود را بمردم نشان داد و پس از ۵ سال یعنی در ۱۹۳۸ با آمریکا باز گشت ایندفعه

پیشنهاد اوپرای مرکزی را پذیرفت... و بلافاصله ستاره موفیتش درخشیدن آغاز کرد...

قرانه های فیلم

آهنگهای فیلم «سرباز شکلاتی» همه از «اوسکار اشتروس» است که نلسون



یک صحنه از فیلم سرباز شکلاتی

ادی و رایز استیونس در تازه ترین و زیبا ترین صحنه هابرای شنوندگان یا تماشاچیان خواهند خوانند.

از میان این نغمه های دلغریب و شیرین «ستاره شب»، «وقتی که خانم من میخواهد»، «کافه کولیها»، «سرباز شکلاتی»، «قهرمان من» و «پایان» را میتوان نامبرد.

خلاصه فیلم

در شهر «بالکانی»، «کارل لانک» و همسرش «ماریا» بدفعات نمایشنامه کمدی موزیکال «سرباز شکلاتی» را در صحنه تماشاخانه بازی میکنند.

کارل که به «عشوه گریهای» زنش نظر خوشی ندارد تصمیم میگیرد عشق و وفای او را نسبت بخود امتحان کند، بهمین منظور تغییر قیافه داده در لباس آوازه خوانی روسی از ماریا «راندهو» میگیرد ماریا آوازه خوان روس را در منزل می پذیرد، اما در مقابل اظهار عشق بسیار شدید او «جاخورده!» و با خشم زیاد باو امر میکند که از خانه خارج شود... ولی بعد اظهار میکند که شوهرش شب به خانه نخواهد آمد!!

کارل متحیر و سرگردان مانده نه

میتواند تغییر و برآشفتنگی ماریا را از نظر دور دارد و نه میتواند جله های فریبنده او را ندیده بگیرد، با اینحال نقش مضاعف خود را چندی بخوبی بازی میکند تا اینکه شبی از تغییر دادن قیافه و شکل خود غافل مانده در لباس همان آوازه خوان روسی برای ایفای برنامه «سرباز شکلاتی» وارد صحنه میشود و با همان صدای بم شروع بخواندن میکند...

بعد...

گمان میکنم آن سه عکس «بوسه» بشما جواب کافی بدهد.

چگونه يك فيلم تهیه میشود

بسیاری از مردم تصور میکنند یک نفر سازنده فیلم تمام کارهای خود را در استودیو انجام میدهد، در استودیو بازیگرانش را بتمرین وادار میکند و هر طور که بخواهد با ایشان رفتار مینماید. من این رویه را نمی‌پسندم، دوست دارم بیش از آنکه فیلم وارد صحنه نمایش گردد آنرا در ذهن خود کامل کنم.

گاهی فیلم جز يك شمای مختصر و مبهم چیز دیگری نیست، ولی کم که فیلم از آن وضع مبهم و تاریک بیرون می‌آید و نکات نامفهوم جای خود را بنگار روشن و برجسته میدهد، آنگاه یکمک این نکات روشن که بمنزله اساس و اسکلت نمایشنامه است، این نمایشنامه تکمیل میشود.

نمایشنامه اساس فیلم است، نجست طرح آن در فکر نویسنده ریخته میشود و سپس نویسنده بقوه خیال و تصور و مهارت و کاردانی که در امر نویسندگی دارد بتکمیل آن میردازد - سپس از اشخاص و مناظر مختلف برای مجلسی که در آن حضور نویسنده مفید است عکس برداشته میشود، طرح عکسها و ارتباط آنها با موضوعهای مختلف يك نمایشنامه از کارهای مهم يك فیلم است عکسها باید طوری ترتیب داده شود که برای حضار دیدن آنها بمنزله مشاهده اصل وقایع فیلم باشد و باید کاری کند که تماشاچی خود را بیرون صحنه فرض ننماید و همان احساسات طبیعی را نسبت بآنها نشان دهد تنوع چه از نظر رنگ آمیزی و چه از نظر اثراتی که دیدن مناظر از نظر روانشناسی در روح و فکر تماشاچیان بوجود

می‌آورد یکی از شاهکارهای جهان فیلم وسینما است تماشاچیان باید مناظر مختلف را باعلاقه مندی تماشا کنند و احساس خستگی در آنها دست ندهد و صحنه های فیلم طوری ترتیب داده شود که تماشاچی را بدیدن صحنه بعدی علاقمند و مشتاق کند.

يك نکته که در موضوع تهیه فیلم حائز اهمیت است اینست که روح بشر از دیدن وقایع عادی و طبیعی دچار شکفتی نمیشود، در تهیه فیلم حرارت و بیش آمدها را رنگ اغراق و مبالغه میدهند، تاهر گونه تمایل و روحی را تحت تاثیر قرار دهد و بر میزان جذابیت و شیرینی فیلم بیفزاید.

فیلمهایی که در انگلستان تهیه میشود بیشتر زندگی انگلیسها را نشان میدهد انگلیسها مایل هستند که زندگی طبیعی و شهری خویش را محسوس کنند البته اینگونه فیلمها برای آنهاست که خارج از انگلستان زندگی میکنند تا زگی دارد و دیدن چیز تازه لذت بخش است. فیلمهایی که در آمریکا تهیه میشود جنبه های مختلفی دارد - زندگی، کار، فعالیت، حادثه، سر نوشت، عشق و همه چیز در آنها دخالت دارد. هر سال هزارها فیلم در موضوعهای مختلف تهیه و بمعرض نمایش گذاشته میشود.

همانطور که گفتیم این فیلمها که هر روز میابونها نفر از افراد این جهان بتماشای آنها میروند نخست يك شمای مبهم و تاریکی بیش نیست که در روح نویسنده متمرکز میشود. گاهی چندین ماه طول میکشد تا يك نویسنده موفق شود مواد لازم يك نمایشنامه را بقوه خیال و تصور خویش پیدا کند و در اثر مشاهده و تجربه آنرا بیرون آورد

و با کوشش و جدیت و یکمک ذوق و هنرمندی خود آنرا محسوس و زنده نماید و برای فیلم برداری آماده کند.

در اینصورت یک نفر نویسنده از عهده تهیه فیلمهایی که سالها از آن باید تهیه و آماده شود بر نماید و غالباً نویسندگان مختلف در شرکت های فیلم برداری همکاری میکنند.

میگویند «مترو گلدوین مایر» در حدود ۸۰ تا ۹۰ نفر نویسنده در اختیار دارد که در تهیه نمایشنامه های مختلف و متنوع آن شرکت میکنند، هر نویسنده در نوشتن يك نوع نمایشنامه علاقه و مهارت دارد مثلاً «خود نگارنده»، بیشتر فیلمهای جنائی را دوست دارم و در تهیه اینگونه داستانها بیشتر میتوانم موفقیت حاصل نمایم به همین جهت تا کنون بیشتر کارهایی که انجام داده ام از این قبیل بوده است. همچنین «چارلز بنت» که غالباً در کارها با من همکاری و معاضدت کرده است بموضوعهای جنائی بیشتر علاقمند است. يك اشکال که نویسنده با آن مواجه میشود اینست که فیلمها باید طوری تهیه شوند که بازار خوب پیدا کنند و از نظر تجارتي بر صرّفه و بامنفعت باشد، در اینجا نویسنده مجبور است آنچه بیشتر طرف توجه تماشاچیان قرار میگیرد در نظر محسوس کند و اساس نمایشنامه خود قرار دهد. با این موقعیت نویسنده آزادی فکری خود را از دست میدهد و نمیتواند در عالم خیال و رویای خود آزادانه پرواز نماید و آنچه می بیند بنظر تماشاچیان بیاورد. باید بقوه خیال خود را در عوالم گوناگونیکه افراد مختلف دارند رسوخ کند و از چشم ایشان به بیند و بنظر ایشان بیاورد و فکر و روح آنها را سرگرم نماید.



اگر گفتید این کیست؟
يك بلیت صدریالی جمعیله جایزه
خواهید گرفت!
...البته اگر جمعیله تجدید شود...

تیرون پاور ایران!
جوان نخست تماشاخانه هنر!

شباهت زیادی به «جیمی دورانت» یکی از اربابهای هالیوود دارد و این اربابست بعلت یبنی بزرگش به اشنوسل «Schnozel» معروف است!

يك نکته دیگر...

«تیرون پاور ایران» به هویج علاقه زیادی دارد، و قتی که مشغول بازی در نمایشنامه مشهور «میرزا مراد» پسر مشهدی عباد» بود، تماشاخانه هنر مجبور شد مقدار ۳۰ کیلو هویج خریداری کند تا پس از ختم هر پرده انرژی از دست رفته این هنرپیشه نامیرا باز گرداند!

عشق دیشلمه!

عشق مرض عجیبی است؛ میسوزاند و میخنداند... هم سوزاندنش زیباست و هم خنداندنش...

تیرون پاور ما عاشق میشود... چه جایی بهتر از کافه شمشاد... «رانده وو» میگیرد... از خانه آینده، از کودک آینده، از زندگی آینده... و همه چیز آینده!!

ظهور نزد يك است... دختر ك گرسنه است، و دستور ناهار میدهد... اما تیرون پاور ما بیش از ۲۰ ریال ندارد - این پولها بکجای آدم میرسد؟ - ۲۰ ریال! کمتر از پول دو بستنی اولیه خورده اند... نه صرف میشود... دسر هم پشت آن، اما دل هنرپیشه عاشق می طید... نمیدانم صدای آنرا دختر ك میشنود یا نه... اما «گارسون» این نغمه را که با هنگ سوزناك و بلونی بیشتر شباهت دارد می شنود... آخ! کیف منزل جامانده!!

چاره نیست... معشوقه با لبخند مخصوصی پول را میبردازد، آنوقت، سرش را بکوش عاشق لات میگذارد و با صدائی بم مثل صدای برنارد شو - میگوید: «عشق بدون پول مثل چائی بدون قند تلخ است». چاره چیست؟ صنعتگر و هنرپیشه! از هیچ جا بخت ندارد! «الجمیل»



استاد تاتر ایران با دو چرخه بستاد خویش میبرد... اما... مثل اینکه نقاش ما نان سیلو و تسبیح را فراموش کرده است.



دکراتور... گرمور... سوفلور... خیاط... سناریو... هیچ کاره و همه کاره نمایش جبهه!

آرایش موی طلائی



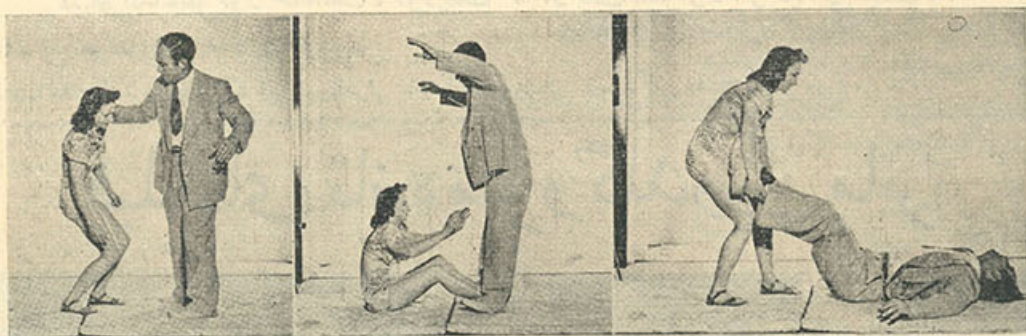
هلن هونت آرایشگر معروف کارخانه «کلمبیا پیکچر» در آرایش موی «پنی سین کلتون» ذوق زیاد بخرج داده است. گوش کنید: «پنی» وقتی که بازی در فیلم «نوکر خانم موطلائی» دعوت شد غصه دار بود که چه آرایشی بموی خود بدهد که هم موطلائیها را در حسرت بگذارد. هلن زود غم از دلش برداشت: یکدسته کبکسوی پرچین و تابش را از جلو رها کرد... دو دسته دیگر را چون بوریا از پشت بافت و از بالا وصل نمود.

... اینطور بملاحظت و زیبایی «پنی» یکدنیا افزوده شد.

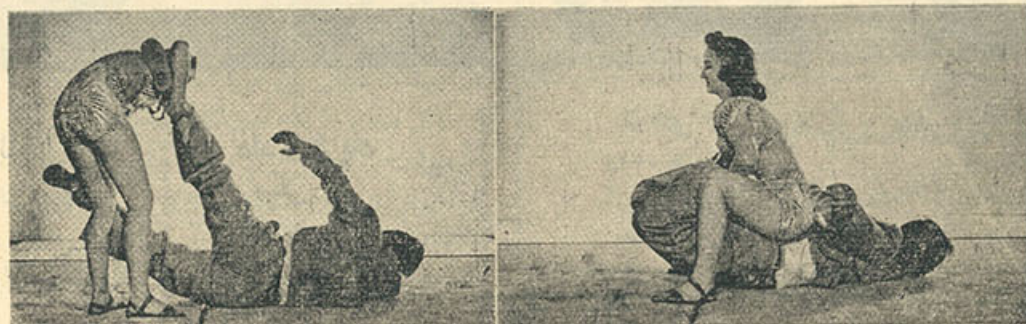
حالا اگر شما هم میل دارید و بصورت شما میآید به آرایشگر خود دستور دهید مخصوصاً شما خانمهای ۱۶ تا ۲۰ ساله.

خانمها از خودتان دفاع کنید

و اگر مورد حمله هردی قرار گرفتید خود را نیازید... هیچ ترسی ندارد.... فیلم آینده مترو طریقه دفاع را بشما نشان خواهد داد.



این عکسها را خوب نگاه کنید شاید بتوانند سرمشق خوبی در دفاع از خودتان باشند.



آپانديستيت؟

کمدي در ۲ پرده
منتظر شماره آینده باشید

کم کم هوا گرم شده و

بیشتر خانمها خیال رفتن بکنار دریا و پلاژ را دارند.

چه بهتر از این که مدل لباس یکی از شناوران هالیوود «فرانس رابرتی» ستاره زیبا و مشهور کارخانه مترو را که در فیلمهای شنا احتیاجی به (دوبله) ندارد و بقول علاقمندان به فن شنا «در آب مانند خانه خودش می باشد» برای نمونه بخوانند گان خود تقدیم کنیم.



درست نگاه کنید!

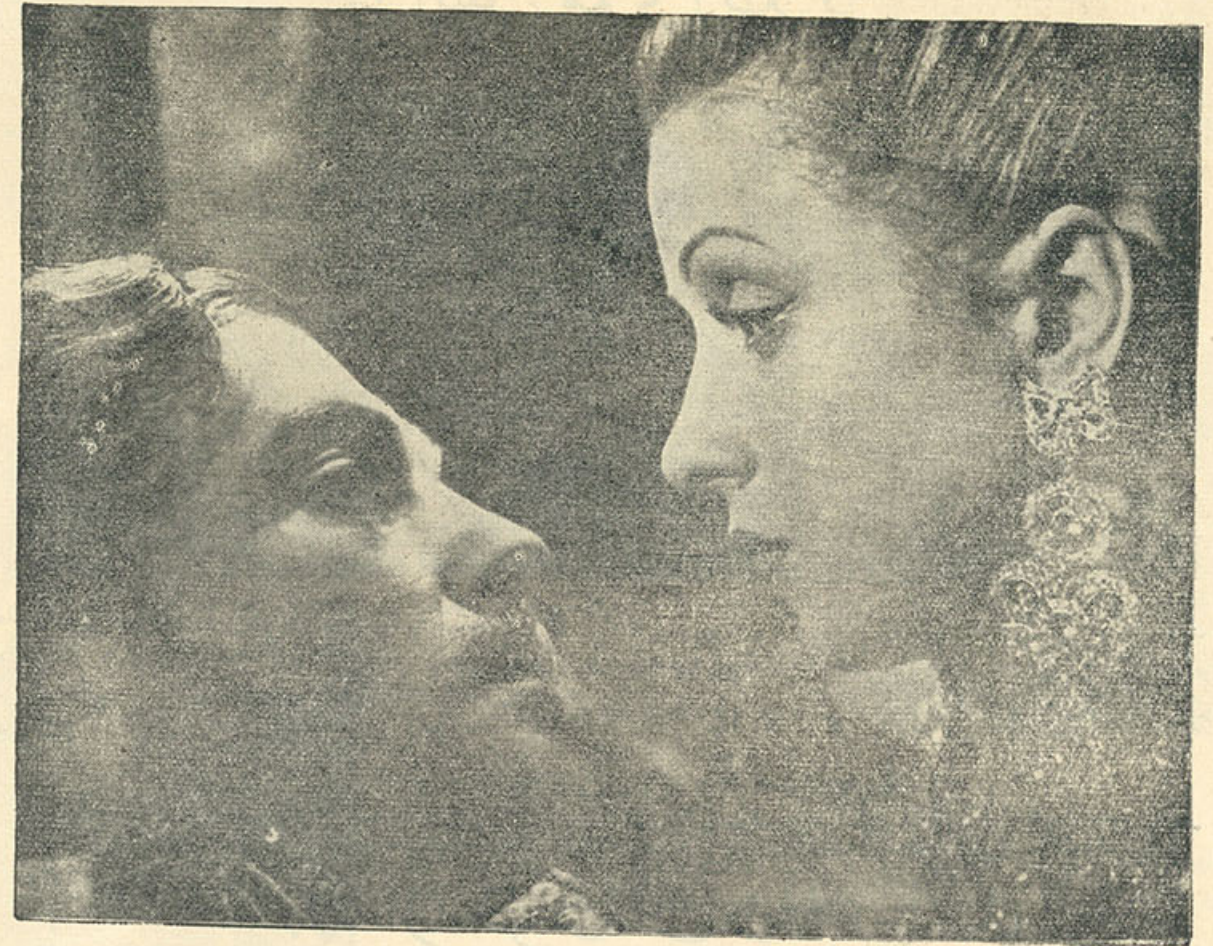
این دختر ملوس و خوش اندام را میشناسید؟

نه! حق هم دارید، زیرا بیش از چند ماهی نیست که پا بعالم سینما

نهاده

«دنارد» ستاره زیبا و آینده مترو زیبا ترین لباس شنا را بر تن دارد و با لبخند خویش موفقیت و شاد کلامی آینده را پیش بینی میکند.





کاتیا

میگویند عشق نور خداست، فوریست که از قلب میتر اود، و دیدنی نیست...

نمیدانم این حرف راست است یا نه...

فقط شما دقت کنید و به بیند که این نور نامرئی باچه لطف و زیبایی در دیدگان دانیل داریو موج میزند... «ح»

فیلمهای تازه متر و گلدوین مایر



عشق

کلارک کابل
لانا ترنر
در

"Somewhere I'll Find You"

شادی

رد اسکلتن
آن سوترن
در

"Panama Hattie"

داد و فریاد

مبکی رونی
در

"A Yank At Eton"

لذت

ماری ربرتز
در

"Rinehart's Tish"

فرد آستر



کارشناسان سینمایی میگویند... «فرد فقط برای رقصیدن آفریده شده است» شاید حق با آنها باشد ولی چیزی که محقق است اینست که «فرد» از خردسالی شروع برقصیدن نموده است. وقتیکه ۸ ساله بود مادرش ویرا بمدرسه رقص فرستاد، «فرد» با شادی بسیار با موختن رقص پرداخت و در این راه موفقیت بسیار بدست آورد و با تفاق خواهرش «آدل» در تئاتر «ارفوم» بازی کردن پرداخت و در مقابل هفته ۲۵۰ دلار میگرفت.

سپس این دو هنرپیشه جوان بلندن رفتند و در آنجا «آدل» عاشق یک جوان ایرلندی گردید و «فرد» در بازی تنهاماند. سرنوشت او را بسوی هالیوود سوق داد، «فرد» توانست شهرت جهانگیری در فیلم «سقوط به دیر» تحصیل کند. فیلمهایی که تاکنون با شتر آستر و جینجر روجرس برداشته شده کمتر سابقه دارد و این «جفت» سینمایی در ظرف اندک مدتی توانسته اند شهرتی بزرگ بدست آورند.

ولی آیا با عروسی تازه جینجر، این دور در فیلمهای دیگری هم خواهیم دید؟ «ح»

«یک هدیه بزرگ بخوانندگان»

لبهای مست

تراژدی در سه پرده
این اثر مهیج و شور انگیز را از شماره آینده
خواهید خواند.

همه جا و همیشه با بهترین کتابهای زبان شیرین فارسی یعنی
نشریات نگاه مطبوعاتی پروین.

آموزشگاه شبانه «بدر»

همه روزه برای تدریس دوره کامل متوسطه
توسط دبیران آزموده از ساعت ۵ بعد از ظهر دائر است
مدرسه اقدسیه «مروی»

ستون خوانندگان

خوانندگان عزیز:

از شماره آینده این صفحه شما تعلق خواهد داشت و پرسشهایی که از ما میکنید در ستونهای مختلف آن پاسخ خواهیم داد. تهیه این صفحه و پاسخ نوشتن به پرسشها بنویسند گاهی آگاه دانشمند سپرده شده است هر چه را که میخواهید بدانید، هر چه را که دلتان طالب است، هر چه پرسیده اید و پاسخ درست نشنیده اید از ما پرسید و مطمئن باشید که پاسخهای ما خوشنودی و مسرت شما را فراهم خواهد ساخت.

«هولیوود»

سینما

اثر آقای ناظر زاده کرمانی

این اختراع نغز که خوانش سینما

روشن دهد نمایش مرگ و حیات ما

با چشم اعتبار چو بر آن نظر کنی

با نقش روزگار شوی نیک آشنا

در سینما ز روزنی افتد نقوش چند

بر پرده ای که زود شود نقش از آن سوا

مانیم آن نقوش و بود پرده اینچنان

کایم و بگذریم و بماند جهان بجا

رؤای زندگانی و افسانه وجود

بس دیر می نیاید چون نقش سینما

وین پرده را تو نیز میدار جاودان

کافار هر چه داشته، اوراست انتها

آری ز هم بپاشد یکروز بی گمان

این باره اخگری که زخورشید شد جدا

گر «سینما» بشب بود این نیز نکته است

یعنی که هست روز بقا در شب فنا

مانده از صفحه ۳

- آری، و من آنرا از همه فیلمهایی که در آن شرکت کرده ام
بیشتر دوست میدارم. کارگردانی آنرا بزرگترین کارگردان هالیوود
ژان رنوار، برعهده دارد.

دیانا با کامهای بلند دور شد، او که دور میشد من فکر میکردم
فکر میکردم که بیست سال بعد هم این دیدگان پر برق، این
گیسوان موج و این لبان خندان وجود خواهد داشت...

آواز «دیانا» نکذاشت افکار من بیابان برسد، یکبار دیگر
ارتعاشات صدای روح پرور او مرا بسوی دنیای دیگری سوق
داده بود...
ترجمه «مورین»

نشانهای هالیوود

هالیوود
به يك بانوی ماشین نویسی
و يك دفتر دار نیازمند است
داوطلبان میتوانند بدفتر مجله مراجعه نمایند

سینما اخبار

يك سینمای دیگر بر سینمای های تهران افزوده شده :
سینما اخبار ...

انسان چیزی را طالب است که ندارد ... هیچکس نمیتواند در کلیه اتفاقات و وقایعی که در دنیا روی میدهد شرکت داشته باشد ، و در عین حال همه میخواهند که در آنها شریک باشند ...
سینما اخبار وسائل شرکت شما را در تازه ترین حوادث جهان آماده میسازد ...
افتتاح این سینما ، که نظیر آن در کلیه کشورهای متمدن جهان وجود دارد ، قدم بزرگ است که مدیران سینمای ایران در راه پیشرفت و بهبودی حرفه خویش برداشته اند .

يك مرد عجيب

توپیه گلنده فیلمهای جنگی

کسیکه مدت دو سال در قطب جنوب
مفقود بوده است :

سرگذشت شیرین و خوازدنی خویش را
برای شما حکایت میکند

از شماره آینده این داستان حقیقی را بانضمام عکس صاحب آن
که در تهران است مشاهده خواهید کرد .

هولیوود

شماره مخصوص جوانان

صاحب امتیاز : ج - جهان

مدیر ونگارنده : ا. هز

مدیر داخلی : حمید احمدی

از انتشارات کنون آگهی آذر - آگهی در سینماها

جای اداره : لاله زار - پاساژ ایران

اطاق ۱۸/۱۷ تلفن ۵۲۴۰

تکفروشی در تمام کشور ۱۰ ریال

بهای آبونمان برای ۱۲ شماره ۱۰۰ ریال

» » » ۶ شماره ۵۵ ریال

در خارجه باضافه مخارج پست



چارلی چاپلین

ایفاء کننده رل دیکتاتور
بزرگ قبل از شروع جنگ
کنونی در یک سلمانی
مشغول اصلاح سرو صورت
خود بود وقتی کارش تمام
شد چشمش به عکسی افتاد
و پرسید این کیست ؟
باو گفتند که این دیکتاتور
بزرگ است چارلی بجای
خود نشست و به سلمانی امر

کرد که سبیل هایش را بتراشد !



مانده از صفحه دوم

در لندن ، « هدی » با زیباترین لباسهای خود ، یادگاریکه
از آنهمه شکوه و جلال برایش باقی مانده بود ، بنزد « ماستر »
کارگردان مشهور کارخانه مترو رفت و دیدگان خوروی یکبار دیگر
اثر سحر آمیز خویش را نشان داد : اشکهایی که در خلال مژگان
وی میبارید ، کارگردان مشهور را متاثر ساخت ، و وی در آخرین
دقیقه توقف خویش در اروپا با « هدی » قراردادی دوساله منعقد کرد .
در هولیوود ، « هدی » بزرگ دست آرایشگران رفت ، رنگ
گیسوان او را تغییر دادند ، مژگان مصنوعی بر دیدگانش نهادند و
دهانش بیش از اندازه کوچک گشت ، اما دخترک جوان را اینهمه
زیور و آرایش پسند نیافتاد و هنگامی که در معرض امتحان قرار گرفت ،
گیسوان موج خود را بسادگی بروی شانه ها فرو ریخت ، مژگان
مصنوعی را از دیدگان دور ساخت ، و گلگون لبها را با مکیدن
آنها تکمیل نمود و برای نخستین بار با سادگی فراوان ، در برابر
تماشاچیان قرار گرفت ...

امروز « هدی » از همه ستارگان خوشبخت تر است ، بیشتر
اوقات بابرهنه راه میرود ، و اوقات بیکاری را به بازی رولت ، حفظ
نمودن اشعار شکسپیر و آموختن تلفظ صحیح انگلیسی میگذراند .
شاید او و همسرش سعادتمندترین « جفت » هولیوود را
تشکیل میدهند .

« ح . ا . »



درست نگاه کنید ! خودشان هستند :

« کلارک گابل و لانا تورنر »

حالا صفحه را برگردانید ، عجب ! باز هم خود آنها !

کدامیک از ایندو تصویر زیباترند ؟

عقیده ، تا آنرا در دو سطر بما بنویسید شاید بتوانیم

کاریکاتور شما را چاپ کنیم !



آقای عیسی زنجانی پیردیر
سینما در ایران معتقد است
که سینمای یعنی میکی رونی و
میکی رونی یعنی سینما !
وما اینک بهترین و قشنگترین
عکسهای او را بایشان تقدیم
می کنیم .





شماره اول

تیرماه ۱۳۲۲

سال اول

چاپخانه مجلس